

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیگر بحث معین شد. راجع به روایات ولایت از قبیل جائز است. و عرض کردیم اجمالاً در روایات ما این مطلب وارد شده است.

عرض کنیم که رسیدیم به طایفه دیگری از روایات که آنها به اصطلاح، همین که دیروز توضیحاتش را دادیم، بیشتر جنبه می شود ملاک در آورد که خداوند متعال در اطراف ظالمین همیشه افرادی را که واقعتاً قرار داده است.

و رسیدیم به روایت شماره ۴۲. عرض کردم اینها چندتا روایت است که مضمونش یکی است. خلاصه اش یکی است. و به اشعار دارد به امر واقعی. ان الله جعل، اصلاً نمی خواهد تکلیفی باشد.

روایت ۴۲ را مرحوم شیخ مفید به قول ایشان فی الروضة عن البرقی عن ابیه عن محمد بن عیسی بن یقطین، برقی از برقی پدر از محمد بن عیسی نقل بکند الان در ذهنم نیست. طبقه یعنی ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی نقل بکند. حالا مثلاً برقی که خودش استاد ابراهیم بن هاشم است، باز پدرش استاد استاد ایشان است. خیلی همچنین ...

قال کتب علی بن یقطین الی ابی الحسن علیه السلام فی الخروج من عمل السلطان فأجابہ انی لا اری، عرض کردیم لا اری هم خوانده می شود. لا اری لک الخروج من عمل السلطان، اینجا، فان لله بابواب الجبابرة من يدفع بهم عن اولیائه و هم عتقائه من النار فاتق الله فی اخوانک او کما قال؛ این او کما قال را هم دیروز معنا کردیم.

بله، مهم نکته مهمی که در اینجا هست، این است که حالا خود ما هم که گیر داشتیم در فهم روایت، ببینید لا اقل علی بن یقطین که عرض کردم ظاهراً مهم ترین روایتی که ما در این قسمت داریم، مال همین علی بن یقطین است. مهم ترین قسمتش مال علی بن یقطین است. این را خود علی بن یقطین چه فهمیده؟ این هم باز گیر دارد.

ما فقط این را می دانیم که علی بن یقطین بنا داشته به ترک، یعنی فرض کنید مثلاً عمل را شاید حرام می دانسته یا کراهت شدید. امام (ع) مطلب را فرمودند که جای دیگر هم آمده، ان الله جعل فلان و به تعبیر صدوق و فی رواية اولئک عتقاء الله من النار. شاید هم صدوق این را در قم دیده ضعیف بوده، تعبیر به روایت کرده شاید.

س: کلمه لا اری با لا اری فرق دارد از جهت فقهی

ج: نه آن یکی است. الخروج من عمل السلطان. لکن خب باز هم همین مشکل می ماند. یعنی قدر متیقن امام (ع) به او فرمودند بمان.

حالا ماندنش مکروه است، جایز است، ماندنش واجب است، این هنوز روشن نیست. باز هم همین مشکل را دارد.

س: ببخشید این فشاری که علی بن یقطین احساس می کرده شاید از باب وجوب بوده، یعنی احساس وجوب داشته. این که می گوید

برایم سخت است بماند در دربار و اینها، احساس وجوب می کرده و از امام (ع) اذن خواسته که این وجوب را از عهده اش بردارند.

ج: امام (ع) وجوب را که بر نمی دارد.

س: نه این امری که واجب کرده دیگر امام (ع) برایش

ج: نه ظاهرش این است که من خسته شدم از عمل با این ظلمه این آدم کش ها و اینها کارهای زشت می کنند خسته شدم.

السید هبة الله فی المجموع الرائق عن الاربعین لمحمد بن سعید عن علی بن یقطین قال قال لی ابو الحسن موسی بن جعفر (ع) اضمن

لی واحدة اضمن لك ثلاثا اضمن لی انه لا یأتی احد من موالینا فی دار الخلافه الا قمت له بقضاء حاجته؛ هر شیعه ای که به تو مراجعه کرد، کارش را انجام بده. گرفتاریش را حل کن. ته به من قول بده من هم در مقابل.

اضمن لك ان لا یصیبك حر السیف ابدًا، گرمی شمشیر به تو نیاید. ولا یظلك سقف سجن ابدًا ولا یدخل الفقر بیتك ابدًا؛ این سه تا

مشکل در زندگی تو پیش نیاید.

قال الحسن، بله حالا این حسن کدام یکی است نمی دانیم. احتمالاً روایت دیگری است چسبانده به آن، اشتباه شده چسبانده. و عرض

کردیم که علی بن یقطین قبل از خود موسی بن جعفر (ع) از دنیا وفات کرد و زندان هم نبود. خود موسی بن جعفر (ع) زندان بودند. این هم

از عجایب روزگار است. معلوم می شود ائمه سلام الله علیهم اجمعین چنان احاطه ای دارند برای کسی دعا می کنند زندان نرود خود حضرت زندان می روند.

قال حسن فذكرت لمولای كثرة تولی اصحابنا اعمال السلطان و اختلاطهم بهم؛ من فکر می کنم چون می گویم کتاب مجموع الرائق

نبوده. اگر در این دستگاه های کامپیوتر آمده مجموع الرائق، چون چاپ شده. اگر در این دستگاه ها آمده ببینید این را به نظر باید جدا

می کرد. و این اگر باشد می خورد به آن طایفه ای که قبل بود، اگر یادتان باشد، یک طایفه ای بود که اگر کسی با اینها کمک باشد، کمک به

اولیاء بکند، کمک به شیعه بکند، این به نظرم به آن باید بخورد. اگر هست از مجموع الرائق، نمی دانم صفحه چندش است، ببینید این حدیث اگر توش هست، این شاید قال الحسن حدیث دیگری است. مرحوم مستدرک اشتباه کرده پشت سر آن آورده.

فذكرت لمولای كثرة تولی اصحابنا اعمال السلطان و اختلاطهم بهم، چون الان نسخه اصلی دست من نیست، نمی توانم بگویم مراد از مولای در اینجا کیست. ایشان در ذیل یک قصه علی بن یقطين آورده، ممکن است ذهن انسان خیال بکند مراد موسی بن جعفر (ع) است، اما الان من نمی توانم بگویم.

قال ما یكون احوال اخوانهم معهم قلت مجتهد و مقصر؛ بعضی زحمت می کشند، بعضی کوتاه می آیند، کوتاهی می کنند.

قال من اعز اخاه فی الله و اهان اعدائه فی الله و تولی ما استطاع نصيحته اولئك يتقلبون فی رحمة الله؛ يتقلبون از دگرگونی، مثل آدمی که در وقت خواب دست راست می خوابد، دست چپ می خوابد، جابجا می شود، اینها هم در رحمت الهی در هر حالتی که هستند در آن رحمت هستند. هی در رحمت الهی من حالت الی حاله.

و مثلهم مثل طیر یأتی بارض الحبشه فی کل صیفة، در هر تابستانی بعضی از حیوانات پرنده، الان ما می گوئیم پرندگان مهاجر، می آیند در زمین حبشه. حالا من نمی دانم چطور شده، شاید کوفه رسم نبوده، الان هم نشنیدم یادم نمی آید، اما در همین قم هم می آمدند یک وقتی که مخصوصا رودخانه راه داشت، از این پرندگان سفید زیاد می آمدند. در مرداب های ایران زیاد می آیند، تالاب های ایران زیاد می آیند. تالاب عرض کردم اشتباه کردم مرداب.

يقال له القدم، کتاب دمیری پیش من هست اما نشد نگاه بکنم که این قَدَم است یا قُدَم است. نمی دانیم حالا. احتمالا اسم پرنده نباشد. مثلا ما می گوئیم فلان میوه و مثلا می گوئیم عقاب، مثلا می گوئیم کذا، ظاهرا قدم وصف است. یعنی یقدم می آیند، وارد می شوند. اینها هم ما امروز می گوئیم پرندگان مهاجر.

فیبيض و یفرخ بها، تخم می کند و بچه می کند در این مناطق.

فاذا به اصطلاح کان وقت الشتاء صاح بفراخه؛ بچه هایش را جمع می کند، یک صیحه ای می زند بچه هایش جمع شوند. فاجتمعوا الیه، و خرجوا معه من ارض الحبشه؛ یعنی عبارت این است که مراد این است که بهار می شود باز بچه هایش را جمع می کند می رود به طرف همان جایی که اصلی بوده. الان هم همین طور است این غالبا از مناطق اروپا و آنجاها می آیند چندین هزار کیلومتر می آیند.

س: درنا معمولاً این طور است

ج: چند تا است یکی نیستند انواع مختلف هستند. انواع مختلف. و اینها می آیند.

حالا این تشبیه اینکه مثلاً در هر زمانی این طور است. مثلاً ممکن است در یک زمانی ائمه جور و خلفای جور فراوان باشند و اینها بیایند همین پرندگان، نه پرندگان، پرندگان معنوی، و لکن اینها کاری نمی توانند بکنند تا زمان حضرت قائم (عج).

فاذا قام قائمنا سلام الله عليه اجتمع اوليائنا من كل اوب ثم تمثل بقول عبد المطلب؛ البته این که اجمالاً عبد المطلب آشنایی داشته به این قضایا بحثی نیست. اما فکر نمی کنم این شعر مال عبد المطلب باشد. به عبد المطلب نمی آید چنین شعری. نه به عبد المطلب، حالا ما ابو طالب هم داریم که شاعر قوی هم هست. ابوطالب جزو شعرای قریش است، خیلی قوی است شعرش، شعر قوی دارد. به آنها هم نمی خورد. مضمونش نمی خورد.

فاذا ما بلغ الدور الى منتهى الوقت اتى طير القدم؛ اگر زمان تمام شد، پرندگان مهاجر می آیند. کلمه دور در اینجا این اصطلاحی است که اسماعیلی ها به کار می برند. ادوار و اینها استعمال اصطلاحی اسماعیلی ها است. خیلی مستبعد می دانم مال عبد المطلب. نه مال عبد المطلب نه مال صحابه یا تابعین. این باید بخورد مثلاً سالهای ۱۸۰ - ۱۹۰ - ۲۰۰ - ۲۵۰ به آن زمان ها می خورد این شعر.

فاذا ما بلغ الدور الى منتهى الوقت اتى طير القدم؛ آن وقت این دور اصطلاحاً یک مراحل است که حالا آن خود ادوار هم در تفسیرش که چند میلیون سال، چند هزار سال، چند صد هزار سال است آن بحث دیگری است که الان نمی خواهم بگویم. چون اینها قائل به ادوار سبعة هستند. مثلاً خود حضرت آدم (ع) را یک دور می دانند. نوح (ع) را یک دور می دانند. رسول الله (ص) را یک دور می دانند. هفت تا دور است، باز هر دوری یک هفته دارد. مثلاً رسول الله (ص) را که دور می دانند که به اصطلاح هر دور هم هفت تاست. تا امام صادق (ع) هفت تا می دانند. دور تمام می شود. محمد بن اسماعیل که پسر اسماعیل است، اینها اول دور می دانند. و دور آخر هم هست یعنی دور هفتم است. محمد بن اسماعیل دور هفتم... یک چیزهایی دارند حرف های بی سر و تهی دارند که آدم خنده اش می گیرد.

بکتاب فصلت آیاته و بتیان احادیث الامم؛ فکر نمی کنم اصلاً لحن کلام و شعر و اینها نه به ابو طالب می خورد، نه عبد المطلب می خورد، نه مکه می خورد، نه قبل الاسلام می خورد، نه بعد الاسلام می خورد، به همین مال سالهای ۲۰۰ - ۱۸۰ - ۲۵۰ به آن سالها می خورد.

حدیث تا اینجا تمام شد. این حدیث آخری نمی دانم پیدا کردند آقایان در مجموع الرائق یا نه. این حدیث آخری که اصلاً ربطی به ما نحن فيه ندارد. این از قال الحسن باید در آن طبقه، در آن دسته بندی قبلی باید می آورده، طایفه قبلی، اصلاً اینجا اشتباه آورده. این هم راجع به این قسمت.

حدیث شماره ۴۴ در کتاب مقنع شیخ صدوق؛ و سئل ابا عبد الله عن رجل مسلم يحب آل محمد عليهم السلام و هو في ديوان هولاء فيقتل تحت رأيهم فقال يبعثه الله على نيته؛ با اینکه اینها افراد ظالم بودند، ایشان در جبهه رفته به دستور آنها.

دیروز یک چیزی عرض کردم نمی دانم اگر یادتان مانده یا یادتان نمانده، بله، یک طایفه ای از روایات را، یعنی بعضی از روایات را داشتیم به این مضمون. ببینید حدیث شماره ۲۵، يكون الرجل من اخواننا مع هولاء في ديوانهم فيخرجون على بعض النواحي فيصيون غنيمه قال يقضى منهم عقود اخوانه؛ اینجا هم داشتیم. دو تا سوال ظاهراً بوده؛ یک سوالش این است که ایشان در می آید با اینها، پولی گیرش می آید. امام (ع) می فرماید خب به شیعیان هم برسانند. دو، در می آید با اینها کشته هم می شود؛ آخر فقط پول نیست که این طرف هم دارد. رفت با اینها در آمد و کشته شد. حالا آن پولش را گفتیم بده، این کشتنش را چه کار کنیم؟ امام (ع) می فرماید یبعثه الله على نيته؛ به حسب نیت، اگر واقعاً نیتش اسلام بوده، نیتش خیر بوده، تصور می کرده با این راه اعزاز کلمة الله و احیای عمل الله می شود خب اشکال ندارد و الا... روشن شد؟

پس این یک روایتی است، آن روایت از دو مصدر آمد. آن روایت اگر باشد از دو مصدر آمد، که يكون الرجل من اخواننا مع هولاء في ديوانهم فيخرجون الى بعض النواحي و يصيون غنيمه؛ باز دو مرتبه سوال، عن رجل مسلم يحب آل محمد صل الله عليه و آله وسلم، و هو في ديوان هولاء، فيقتل تحت رأيهم، می گویند این آقا گفته بود سبب ها را با هم بخوریم، تیرها را هم با هم بخوریم، بیچاره رفت سبب گیرش نیامد تیر گیرش آمد. فيقتل تحت رأيهم، قال يبعثه الله على نيته؛ این در تهذیب هم آمده است.

حالا چرا صدوق فرموده سئل ابا عبد الله (ع)، شاید اشکال داشته. در کتاب حسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن حماد، عرض کردیم حماد در اینجا حماد بن عثمان است. کرارا عرض کردیم. عن الحلبي، حلبی هم عیید الله بن علی حلبی است. قال سئل ابا عبد الله عليه السلام عن رجل مسلم و هو في ديوان هولاء؛ عین کلامی است که مرحوم صدوق آورده. من فکر می کنم عرض کردم کرارا که صدوق گاهی می گوید قال ابا عبد الله، گاهی مثل اینجا می گوید سئل ابا عبد الله. من فکر می کنم آن جاهایی که به صیغه مجهول می آورد یک گیری دارد خودش حالا یک جهتی من الجهات. یک مشکلی من المشاكل. بالاخره ببینید اینجا با اینکه الان حدیث خیلی واضح است سندش، بلکه

باید گفت سندش صحیح اعلائی است. خیلی حدیث واضحی است. این را من چند بار عرض کردم حالا نمی خواستیم امروز بگوییم، یادمان آمد.

یک آقایی که اخیرا فوت کرده یک کتابی در حدیث شناسی دارد، اسم این حلبی را آورده نوشته ایشان کتابی دارد و کتابش مجعول است، روایاتش ضعیف است. روایات حلبی صحیح است پیش اصحاب ما. این آقا نفهمیده. بله، نجاشی دارد و له الکتاب منسوب الیه، و صنف الکتاب و المنسوب الیه، به نظرم عبارت نجاشی این طور باشد. توقیع ید الله علی حلبی را نگاه کنید. و صنف الکتاب و المنسوب الیه؛ ایشان می گوید از عبارت نجاشی در می آید که این کتاب منسوب به اوست. یعنی کتاب مال او نیست، نسبت به او داده شده. لذا از این عبارت استظهار کرده روایت حلبی ضعیف است.

خیلی هم عجیب است یعنی واقعا بعضی به نظر من یک ۱۶:۴۷ این نسلی که بیش از هزار سال فقهایی ما از عبارت نجاشی توثیقش را فهمیدند از این کلمه منسوب این مطلب را نفهمیدند حالا ایشان. متیقنا و یقینا اصحاب ما این روایت حلبی را حکم به صحت کردند. و توضیح عرض کردیم کلمه منسوب یعنی اضافه نه منسوب یعنی مجعول. چون تا زمان نجاشی حتی بعد از نجاشی، خب سید مرتضی شاگرد نجاشی است، نجاشی شاگرد سید مرتضی است. در کتاب سید مرتضی نگاه بکنید، هم کتاب الکافی صحیح هم کتاب الحلبی؛ در وسائل سید مرتضی چاپ شده، اگر این را در بیاورد. این در آن زمان متعارف بوده، می گفتند کتاب الحلبی؛ روشن شد؟ مراد ایشان از نسبت این نه آن ۱۷:۳۵ آن نسبت مصطلح هم نیست. مراد از نسبت در اینجا به معنای کذب هم نیست. مراد از نسبت در اینجا یعنی به نحو اضافه. یعنی وقتی می گفتند کتاب الحلبی مراد این است، عبید الله است؛ چون محمد حلبی هم کتاب دارد، یحیی حلبی هم دارد. وقتی گفتند کتاب الحلبی نسبت دادند، راست هم هست، مطلب ایشان درست است. این آقا نفهمیده خیال کرده منسوب یعنی مجعول. در اصحاب ما وقتی می گویند کتاب الحلبی مرادشان کتاب عبید الله است. دقت فرمودید؟ و عرض کردیم بنایشان این است که اگر حماد عن الحلبی بود، عبید الله است. ابن مسکان عن الحلبی بود، مرادشان محمد است. داریم توش به اصطلاح از این قاعده خارج هم تصریح داریم. لکن به طور طبیعی گفتند این جور است.

و این دقت کردید، دقت صدوق را؟ با اینکه این کتاب در کتاب حسین بن سعید است. ما عرض کردیم کتاب حسین بن سعید در قم بوده. با اینکه کتاب ابن ابی عمیر است، آن هم در قم بوده. با اینکه نهایتش کتاب حلبی است، آن هم در قم بوده. نسخه قم هم همین است. اصلا این نسخه به قم آمده. نسخه حماد عن الحلبی که عبید الله باشد.

سئل ابا عبدالله علیه السلام، اینجاسئل به خاطر اینکه، من الان اشتباه کردم. در خود متن کتاب حسین بن سعید سئل بوده. صدوق تصرف نکرده.

سئل ابا عبدالله علیه السلام، خیلی عجیب است احتمال نمی دادم. خیلی معلوم می شود صدوق دقیق است رضوان الله. من خیال کردم اشکال داشته که سئل آورده. معلوم شد در متن کتاب حلبی سئل بوده. همان متن را کامل آورده. سئل ابا عبدالله علیه السلام عن رجل مسلم، خیلی عجیب است. تقریباً عین همان است. و هو فی دیوان هولاء، این و هو فی دیوان هولاء در صدوق با یحب ال محمد جابجا شده است.

و یخرج مع هولاء فی بعثهم، این یک تکه حذف شده فیخرج مع هولاء از نسخه صدوق.

فیقتل تحت رأیتهم، این در صدوق هم آمده. معلوم شد.

پس به نظر ما حدیث یکی است. مصدرش هم کتاب حلبی است که نسخه ابن ابی عمیر است. بعد هم نسخه مرحوم به اصطلاح حسین بن سعید.

قال یبعثه الله علی نیتہ؛ قال و سئلته عن رجل مسکین دخل معهم رجاء ان یصیب معهم شیئا یغنیه الله به؛ گفت می رویم جبهه می جنگیم با اینها، یک چیزی خدا غنیمتی می دهد پولدار می شویم. ولو مرد رفت و بیچاره کشته شد، فمات فی بعثهم، قال هو بمنزلة الاجیر، خب دنبال پول بوده، خدا همین معامله را با او می کند.

انما یعطی الله العباد علی نیاتهم؛ این تکه دومش را صدوق نقل نکرده است.

س: استاد یعنی عبادت بودنش را حضرت مفروض گرفتند در روایت؟ الان صحبت عبادت یعنی جهاد با اینها عبادت است

ج: نه نگفته عبادت است کجا گفته؟ انما یعطى الله العباد علی نیاتهم؛ عباد نه عباد، العباد علی نیاتهم. کلمه عباد توش ندارد.

حدیث شماره ۴۶؛ به هر حال از این روایات معلوم می شود که، البته این روایت بحث تولی نیست. حالا نمی دانیم چرا ایشان بحث تولی

آورده؟ بحث ولایت نیست، بحث کشته شدن می رود جبهه کشته می شود. این بحث ولایت نیست.

محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن عیسی عبیدی؛ عرض کردیم طبقه محمد بن عیسی اینجاهاست یعنی در طبقه استاد علی بن

ابراهیم. من چند دفعه عرض کردم تا حالا خیلی به شدت به مرحوم ابن ولید حمله می کردیم که راجع به عبیدی اشکال گرفته. لکن حالا

مدتی است اخیرا داریم یواش یواش حس می کنیم نکند واقعا این عبیدی یک چیزیش بوده، بالاخره این ابن ولید خیلی اشکال بیجایی نگرفته. چون خیلی آدم تعجب می کند یک کسی مثلا بیاید مکاتبات امام عسکری (ع) امام هادی (ع) را داشته باشد و با مثل علی بن ابراهیم، علی بن ابراهیم باید حدود ۳۰۷ و ۸، ۵ و ۶، ۷ و ۸، وفات ایشان باشد. باید طبق این قاعده آمدن محمد بن عیسی حدود سال های دویست و هفتاد، شصت به قم باشد. بعید است زودتر باشد. و شاید هم در همین سالها که به ایران آمده، مکاتبات حضرت هادی (ع)، چون حضرت هادی (ع) عمر بیشتری فرمودند، طول خلافتشان هم بیشتر است. حضرت عسکری (ع) پنج سال و خرده ای حالا اسم حضرت هادی صلوات الله و سلامه علیه را بردیم هفته آینده چهارشنبه شهادت ایشان است. چهارشنبه هفته آینده. از الان اعلام تعطیلی را بکنیم. فقط نمی دانم دوشنبه را هم بناست، چون ولایت حضرت جواد (ع) امام باقر (ع) معذرت می خواهم. فکر نمی کنم ولادت تعطیل، همان چهارشنبه را که شهادت حضرت هادی (ع) است تعطیل می شود.

و خدا کند آنجا یک جوری بشود عراقی ها موفق بشوند به سامرا مشرف بشوند. پارسال که خیلی اذیت کردند عده ای را هم شهید کردند.

خذلهم الله.

علی ای حال

س: مسیر الان خیلی باز است از پارسال هم خیلی بهتر است حاج آقا

ج: سید و بچه اش بیچاره شهید شدند

س: انتحاری بود

ج: معلوم نیست بعضی گفتند انفجاری بود. نه روشن نیست.

س: حاج آقا جلوی ما بود.

ج: بله آقا؟

س: ما دیدیم آن حادثه را

ج: بله دو جور برای من نقل کردند، عده ای اصرار کردند که انفجاری بود، عده ای می گویند انتحاری بود. آن ضابطه ندارد هنوز امن

نیست. یک دفعه می آید یک دفعه می رود.



س: حاج آقا عراقی ها با انفجار و انتحار هم می روند. بحث قطع نباشد

ج: نه می دانم بله می روند اما نه آن رفتنی که متعارف است. ممکن است فرض کنید ده هزار نفر، پنج هزار نفر، اصلا این معروف بود به زیارت دوره، ما که نجف بودیم معروف به زیارت دوره. دیگر سوم رجب مردم می رفتند کربلا و کاظمین و تمام را می گشتند می آمدند. و اوایل سقوط نظام اگر یادتان باشد جمعیت ده ها هزار نفری بود، صحبت یک نفر دو نفر نبود. پارسال هم عده ای بودند، مثلا چهار پنج هزار، جمعیتی بود

س: الان متأسفانه چهره سامرا همان ذات العسکر قدیم است، پادگان است. یعنی چه حرم چه آن شهر همان ذات العسکر  
ج: معلوم نیست حالا در ذهن ایرانی ها اسمش ذات العسکر است. ظاهرا اسم خود محله عسکر بوده، پادگان نبوده اصلا. خانه شخصی است معلوم نیست پادگان باشد.

این محله احتمالا مثلا مثل فرض کنید محله ارتش به نظرم شاید عسکری ها آنجا یعنی ارتشی ها آنجا خانه داشتند. بخش خانه ای که ارتش بودند آنجا بود. پادگان غیر از این است که ارتش خانه داشته باشد. این زمین فعلی که هست این خانه خود حضرت هادی (ع) است. ظاهرش هم ملک است. من کرارا عرض کردم این یک دعوایی الان در عراق هست که این سامرا را بدهند به بخش سنی یا بخش شیعه. معتقد اصلا به وقف نبودند چون این ملک بقیة الله (ع) است، وقف نیست که اصلا.

س: فقط حرم است حاج آقا؟

ج: این خانه خود حضرت است.

س: خود حرم یعنی؟

ج: صحن

س: صحن

ج: این کل خانه حضرت است. این عسکر هم نه اینکه پادگان. محله ای در سامرا به نام عسکر بوده است.

س: الان در هر شهری حی العسکری داریم

ج: هان حی العسکری به قول عربها. شبیه حی العسکری. کوی به اصطلاح ارتش.

اینجا ظاهراً این بوده نه اینکه پادگان بوده. در ذهنیت آقایان. بعضی از عسکری‌ها هم داریم که از ایران هستند اصلاً. مال خوزستان هستند. در خوزستان شوش تقریباً می‌شود گفت منطقه‌ای به نام عسکر مکر، ضبطش هم این طور است. الان کلاً آن منطقه از بین رفته اصلاً کلاً. سالها شاید بیش از هزار سال است ما دیگر عسکر مکر نداریم.

عده‌ای این عسکری که صاحب ۲۵:۳۸ است مال ایران است. این عسکری‌ها همه یکنواخت نیستند. تمام این عسکری‌ها را عده‌ای شان منسوب هستند به همین محله‌ای که در سامرا بوده مثل امامین هم‌امین. عده زیادی در سنی‌ها و غیر سنی‌ها به این عسکر ایران هستند که در خوزستان بوده. که شاید نزدیک شاید هزار سال است اصلاً محو شده از نقشه، کلاً خراب شده.

فکر می‌کنم با آن چیزهایی که من دیدم حدود همین شوش و بهبهان و اینجاها باید باشد. به نظر من اگر اشتباه نکرده باشم.

علی‌ای حال محمد بن عیسی عبیدی یقطینی، عرض کردم ما تا حالا واقعه‌ش هم همین طور است، هنوز هم دفاع می‌کنیم. اما یواش یواش دارد برای ما شبیه می‌شود که واقعه‌ی مثلاً ابن ولید دیده‌ی این مثلاً دویست و هشتاد است، از صد و هشتاد هم خبر می‌دهد. خیلی چیز غیر طبیعی است مثلاً به اسناد منقطع که گفته، می‌گوید من مشکل می‌بینم این عمر طولانی ایشان داشته باشد که هم مثلاً از استفتائات زمان عسکری (ع) را جمع کرده باشد؛ چون ایشان از شخصی به نام یاسین ضریر از حریر نقل می‌کند. خیلی عجیب است انصافاً هم من خیلی برایم تعجب آور است. هنوز هم کمی مغز ما خیلی... یا آن روایتی که خواندیم از علی بن یقطین خیلی عجیب است عموی پدرش، خیلی، به اصطلاح نه اینکه عموی خودش، عموی پدرش در رتبه جدش. و علی بن یقطین وفاتش همین طور که عرض کردیم زمان موسی بن جعفر (ع) است. آن وقت این معنایش این است که باید محمد بن عیسی کاملاً موسی بن جعفر (ع) را درک کرده باشد. خب معنایش این است دیگر. کسی که در زمان موسی بن جعفر (ع) وفات کرده، شواهد نشان نمی‌دهد. غرض دوسه ماهی یک چهار پنج ماهی است کمی برای ما این شبیه ابن ولید دارد تقویت می‌شود. این شاید یک غرض چیزی مشکلی داشته که ایشان همچین اشکالی را وارد می‌کند. نباید خیلی بی‌اساس باشد.

آقایان ما همه ذهنشان رفته روی محمد بن عیسی عن یونس؛ چند بار این را عرض کردم. این نیست. البته آن اشکال دارد نمی‌خواهم بگویم ندارد. آن اشکالش این نیست. آن اشکالش چیز دیگری است. یعنی مثلاً ایشان فرض کنید حدود سال ۱۶۰، ۱۷۰ به قم آمده. حالا فوقش دیگر ۱۷۰. از آن طرف مثلاً از کسی که در زمان ۲۷۰ معذرت می‌خواهم، آن وقت ۱۷۰ هم نقل کرده است. خب عمرش هم شاید به این مقدار نمی‌خورده، مضافاً باید یک ده سالی عمر داشته باشد، ۱۱۰ سال ۱۲۰ سال. لذا من احتمال می‌دادم که مرحوم آقای به

اصطلاح مرحوم ابن ولید که اشکال می کند، آن حدیث هم بود محمد به عیسی عن علی بن یقظین. البته من فکر می کنم در آن نسخه دارد او عن زید عن علی بن یقظین. اگر جواب بدهیم که آنجاهایی که ایشان از آنجایی که سنش نمی خورد، شاید ثابت نیست. چون عرض کردم یکی از راه هایی که در آن زمان بود، یک جوری تعبیر می کنند که خیال می کند انسان او را درک کرده. مثلاً من بگویم مرحوم آقای خویی یک سفری که رفتند کربلا این جور شد. حالا از من پرسند می گویم خب من ندیدم، خودم نبودم آنجا، فلان آقا... ببینید یک سفری که رفتند، نحوه نقل اگر دقت بکنید آدم خیال می کند من درک کردم. یک وقتی عرض کردم حسن بصری صحیحش این است که علی بن ابیطالب (ع) را درک نکرده. خیلی چیزها نقل می کند راجع به حسن بصری، همه جعل است، همه اش بی اساس است. اصلاً حسن بصری روی روی علی بن ابیطالب (ع) نشده. صوفی ها که الی ما شاء الله خرقة نقل کرده اند که حسن بصری عن علی (ع). از این طرف این آقایانی که ضد صوفیه هستند، اینهایی که خیلی شدید هستند، که علی بن ابیطالب (ع) به حسن بصری فرمود انت سامری هذه الامه؛ تمام اینها مجعول است. کل این چیزهایی که دو طرفین چه نقلاً چه تأییداً چه طرحاً و اشکالاً بر حسن بصری نقل شده مجعول است.

بله، حسن بصری در بعضی عباراتش دارد خطبما علی بالبصره، نمی گوید سمعت علی (ع). چون خودش آمده بصره، دقت کنید، شیطنتش است، خطبنا، بصره بوده، بعد از رفتن امیر المومنین (ع). ایشان حدود سال ۳۹ به بصره آمده که آن وقت امیر المومنین (ع) کوفه بودند.

س: خطبنا که یعنی برای ما خطبه خواند

ج: یعنی از بصره ای ها شنیده، خب می خورد

س: دروغ گفته یعنی؟

ج: نه اهل بصره گفتند. ده نفر بیست نفر گفتند علی بن ابیطالب (ع) در بصره این خطبه را خواند. خب اشکال ندارد که. خطبنا علی (ع)

بالبصره.

س: خودش که نباید بگوید خطبنا اگر نباشد.

ج: نمی گوید نگفت سمعت علی

س: نه این خطبنا یعنی برای ما خطبه خوانده

ج: نا آورده نه خطبني

این شیطنت خب، چون حسن بصری واقعا یک آدم اعجوبه ای است. نمی شود انکار کرد. چون حسن بصری دو طرف را ۴۹: ۳۰ گاهی طرفدار امیر المومنین (ع) بود گاهی طرفدار آن طرف بود. دو طرف را حساب می کرد. این برای اینکه این جمع و جورش بکند، می گفت خطبنا علی بالبصره. این عبارت می خورد. مشکل خاصی ندارد. اینها خیال می کردند مثلا ایشان درک علی بن ابیطالب (ع) کرده. نه، درک نکرده.

علی ای حال ببینید مثلا همان جا نگاه بکنید، همین روایت علی بن یقطين قرب الاسناد شماره ۴۱ و ۴۲ را نگاه کنید. در آنجا دارد که محمد بن عیسی عن علی بن یقطين. درست شد؟ اینجا دارد عن علی. در شماره ۴۲ که از شیخ مفید نقل کرده، محمد به عیسی قال کتب علی بن یقطين؛ نگفت من دیدم. می گوید کتب علی بن یقطين. این دو تا تعبیر را دقت بکنید. یک جا داشت عن علی بن یقطين؛ این خب احتمال اینکه مستمع؛ یک جا می گوید کتب.

مثلا قال کتب ابا عمر الحذاء، عرض کردم این ابا عمر حذاء عادتاً مجهول است. یعنی اینها عده ای هستند، اینها استفتاء است دیگر. آن روز عرض کردم مرحوم محمد بن عیسی یک مجموعه ای از استفتائات اصحاب از حضرت هادی (ع) داشته. که احتمال من چون اینها نوشته نشده، با پیگیری خود ما، حدس بنده است که در سفری که به ایران آمده، در نقاط مختلفی که مثلا ری بوده، قم بوده، غیر اینها بوده، افرادی که استفتائات داشتند از امام هادی (ع)، ایشان جمع کرده. اسمش را می گذاشتند مکاتبات الرجال یا التوفیعات، یا اسئلة الرجال، یا مسائل عن الامام الهادی (ع). این تعابیر.

کتب ابا عمر یا ابو عمر الحذاء، و لذا من دیروز عرض کردم عادتاً ایشان را نمی شناسیم و این نشناختن هیچ مضر به حدیث نیست. اما در مقبوله عمر بن حنظله، چون عمر بن حنظله مثلا نجاشی نیاورده، شیخ هم خیلی توضیحی نداده، بقیه هم نگفتند، آن جهالت آنجا مضر است. جهالت آنها چون یک شخصیتی است یک حدیثی به این مهمی، احادیث مهمی نقل کردند برای این حدیث. که در وقتش توضیح دادیم. آنجا اگر شناسیم بله، واقعا یک پیچیدگی پیدا می کند. اینجا عادتاً نمی شناسیم.

الی ابی الحسن، روشن شد؟ یعنی ابی الحسن الثالث. کلمه ثالث را هم خودتان اضافه بفرمایید.

و قرأت الكتاب و الجواب بخطه؛ این تأکید بهتری است. اگر کتب اول بود، خیلی مهم نبود. و قرأت الكتاب و الجواب بخطه؛ لکن مشکل این جا فقط یک جاست. محمد بن عیسی وکیل نیست. ما داریم مثلا علی بن مهزیار می گوید کتب فلان و قرأت الجواب بخطه.

این چون خودش وکیل است ارزش را می برد بالا. این را ما توضیحات را کرارا عرض کردیم. جایی که وکیل بگوید قرأت ارزش کتاب و ارزش روایت را می رود بالا. جهالت در اینجا هیچ ضرری ندارد. جهالت هیچ مشکلی ندارد. و این ارزش را می برد بالا. یعنی اصلا جهالت آن شخص را حساب نکنید. اصلا کاری به جهالت آن شخص نداشته باشید. آن ارزش را می برد بالا.

آن وقت این جا فقط ارزشش این است که محمد بن عیسی از شخصیت های علمی است، مرد بزرگواری است، مرد دقیقی است، مخصوصا رفته استفتائات را جمع کرده. اینجوری باید حساب بکنیم. این قرائن را روی هم بریزیم تا وثوق پیدا بکنیم که این خط امام (ع) بوده. اما اگر وکیل بود نه دیگر خود به خود نود درصد قرائن هست که خط امام (ع) است. چون سابقا فاصله ها سخت بود دیگر رفت و آمد.

و کتب ابا عمر الحذاء الی ابی الحسن یعلمه؛ این متعارف بوده. من به شما خبر می دهم. یعلمه یعنی من به شما خبر می دهم. من شما را آگاه می کنم. انه کان یختلف الی بعض قضاة هولاء و انه صیر الیه وقوفا و موارث بعض ولد العباس احياء و امواتا؛ این احياء و امواتا مال ولد عباس است.

و اجرى علیه الارزاق و انه کان یؤدی الامانة الیهم؛ یعنی این می گوید که بعضی قضات من را بردند، پول هم به ما دادند، از زنده ها و مرده ها و اینها، ثم انه بعد، وعده شان ۳۵:۲۱ عاهد الله ان لا یدخل لهم فی عمل و علیه مئونة، کاری داشته باشد سختی داشته باشد نیاید. و قد تلف اکثر ما کان فی یده و اخاف، یا خاف، ان ینکشف عنهم ما لا یحب ان ینکشف من الحال؛ می ترسد اموالش هم رفته، دلش هم می خواهد با اینها دیگر کار نکند. فانه منتظر امرک فی ذلک فما تأمر به فکتب علیه السلام الیه لا علیک ان دخلت معهم الله یعلم و نحن ما انت علیه.

خدا و ما می دانیم که تو شیعه هستی، مخلص هستی، با اینها مخالفی، طبق تشکیلات اینها نیستید.

البته خوب دقت کنید این بحثی که من چند بار در این چند روز عرض کردم ورود در بنی مثلا تشکیلات بنی عباس، این نبود فرض کنید مثلا در زمان ما من باب مثال، فرض کنید در پاکستان یا افغانستان یا لبنان یا مثلا سوریه جای دیگر، انسان وارد یکی از مناصب دولتی بشود. چون در آن زمان بنی عباس، یا بنی امیه، یک بحث عقایدی هم مطرح بود. به این عنوان مطرح بود که مثلا این خلیفه عباسی ولی امر است، مردم با او بیعت کردند. با بیعت مردم انسان ولی امر می شود. الان در این کشورها رئیس جمهور یا پادشاهی که داشته باشد، او خودش را ولی امر و بحث عقایدی نمی داند. دقت کردید آن نکته؟ یعنی این ظرافت را در نظر بگیرید. اگر امام (ع) به آقا فرمود الله یعلم و نحن ما

.....  
انت علیه؛ این ما انت علیه، چون آنجاها دستگاه خلافت می گفت من خلیفه هستم، من ولی امر هستم، من امیر المومنین هستم. خوب دقت کنید. و منشأ این که من امیر المومنین هستم چون مردم با من بیعت کردند. آن هم صغرایش باطل بود، هم کبرایش باطل بود. امروز اگر کسی فرض کنید در پاکستان رفت در دستگاه، این نیست که رئیس جمهوری یا رئیس وزرا یا مجلس بگوید من ولی امر هستم، من امیر المومنین هستم، مردم با من بیعت کردند. یک بحث انتخابات و با آن مسخره بازی های خاص خودش، به عنوان اداره جامعه.

غرض این دقت بشود در شأن نزول صدور روایت یک چیز است، در زمان ما عنوان دیگری است.

س: عربستان هم که ۳۷:۵۰

ج: نه به عنوان اینکه مثلاً

س: بیعت و

ج: بیعت می کنند

س: امیر المومنین

ج: نه امیر المومنین نمی گویند به او

س: ولی امر

ج: گاهی می گویند اما امیر المومنین به او نمی گویند. امیر المومنین به این یارو چیست؟ ملا عمر می گفت، اسم خودش را امیر المومنین گذاشته بود. چون تازگی شرح حالش را پخش کردیم به یک نحو خنده داری.

علی ای حال کیف ما کان بله،

س: استاد پس این مسئله کلاً موضوعاً از ابتلاء خارج است دیگر با وضعیت فعلی

ج: بله، می خواهم همین را بگویم. یواش یواش می گفتیم در روایت؛ چون امام (ع) می فرماید الله یعلم و نحن ما انت علیه؛ این ما انت علیه جانب عقایدی است. دقت می کنید؟ نه جانب رفتن در تشکیلات دولت. حالا ممکن است انسان برود در ارتش یک کشوری اذیت بکند دیگران را یا نکند یا در دولت. آن دولت خودش امیر المومنین و بحث عقایدی ندارند. می گوید ما رئیس جمهوری انتخاب کردند مردم ما را، دروغ می گویند، از سر تا تهش دروغ از صغری و کبری دروغ است.

اما به هر حال این بحث عقایدی نیست. من همی در ذیل هر روایت یک نکته‌ای می‌گویم که معلوم بشود که اصل نکته چیست. در آن زمان در واقع این ورود و تولی از قبل آنها یک بحث عقایدی بود. یعنی اینها می‌گفتند حق با ماست، ما ولی امر هستیم و جعفر بن محمد (ع) ولی امر نیست. موسی بن جعفر (ع) ولی امر نیست. دقت کردید؟

اینکه امام (ع) فرمود الله يعلم و نحن ما انت علیه؛ خود سوال خیلی روشنی ندارد، اما جواب امام (ع) خیلی قشنگ است انصافاً. این که محمد بن عیسی می‌گوید و قرأت الجواب بخطه؛ لا عليك ان دخلت معهم الله يعلم و نحن ما انت عليك؛ خیلی تعبیر زیبایی هم هست. یعنی خدا و حجت خدای داند که شما منحرف نیستید، راه درست هستید، اگر هم رفتید در تشکیلات بنی عباس، که زمان امام هادی (ع) تشکیلات بنی عباس بود، این معنایش اعتقاد تو به آنها نیست. مسائل مالی، احتیاج، یا مثلاً خاف ان ینکشف عنهم، حالا تقیه یا شبه مشکله یا فلان، این جهت از جهات بود.

س: آنجا بحث ظلم و اینها نیست؟ چون در روایات دیگر هم

ج: هان، بعضی از روایات بحث ظلم است. ان لا بواب الظلمه فلان، بعضی عنوان ظلم است. می‌خواهم همین را بگویم. اینها مختلف هستند. یکنواخت نیستند. این لسان به نظرم، من این طور فکر می‌کنم این لسان، لسان عقایدی است. و لذا مثلاً این لسان نحن الله يعلم و نحن ما انت علیه؛ الان در این کشورهایی که به اسم اسلامی هستند صدق نمی‌کند. چون کسی خودش را ولی امر نمی‌داند.

السید هبة الله، شماره ۴۷، فی المجموع الرائق عن الاربعین عن صفوان بن مهران جمال؛ قال كنت عند ابي عبد الله (ع) اذ دخل عليه رجل من الشيعة فشكا اليه الحاجة، حضرت فرمود ما يمنعك من التعرض للسلطان، حالا اینجا سلطان دارد، شاید چون سلطان مال مناطق بوده، چون دقیقاً هم نمی‌دانیم، شاید بعید است اهل مدینه باشد. فرض کنید اهل همدان بوده سلطان آنجا.

فتدخل فی بعض اعماله، البته این نمی‌دانیم این کار مقداری مشکل حدیث این است که مرحوم صفوان خصوصیت آن شیعه را نقل نکرده.

فقال انکم حرمتموه علينا، شما گفتید با اینها همکاری نکنید. این کلام شما بود.

فقال خبرنی عن حق السلطان لنا او لهم؛ بینید لنا او لهم؛ قال بل لکم، یعنی اعتقاد من درست است. قال اهم الداخلون علينا ام نحن الداخلون عليهم، آنها آمدند حق ما را گرفتند یا ما می‌خواهیم حق آنها را بگیریم؟ قال بل هم الداخلون عليكم؛ آنها آمدند می‌خواهند

حق شما را بگیرند. یعنی چه؟ این سوال و جواب واضح است دیگر. یعنی عقاید این آقا درست است. می داند که اینها منحرف هستند، پس بحث عقایدی نیست.

قال فانما هم قوم اضطروكم فدخلتم في بعض حقكم؛ این هم یک راه دیگر. و آن اینکه اصولاً شیعه در این مناصب حق دارد. یعنی باید حقیقتاً حق مال اینها باشد. چون مال ائمه است علیهم السلام. ما به یک وسیله ای به حقمان برسیم. این باز غیر از تصورات سابق است. این هم یک راه دیگر.

فدخلتم في بعض حقكم فقال ان لهم سيرة واحكاما قال عليه السلام قد اجري لهم الناس على ذلك، مردم را وادار می کنند، قال بلی، قال اجرهم عليهم في ديوانهم، راست است آن دفترهایی که دارند، پرونده هایی که دارند. و ایاکم و ظلم مومن. یعنی وقتی تو عقایدت درست است بخواهی بروی تصدی بکنی، و واقعاً یک حق واقعی را انجام بدهی، اداره یک شهری می کنی، اداره یک جامعه می کنی، و حق شما هم هست، این نیست که حق شما نباشد، عقایدت هم درست است ظلم نمی کنی اشکال ندارد.

اینها بیشتر به جنبه های عقلی می خورد. حس نمی کند انسان تعبد باشد. انصافاً کمی حق با سید مرتضی است. در کتاب تهذیب و استبصار از کتاب حسین بن سعید عن بعض اصحابنا عن سيف بن عميرة عن ابي حمزة ثمالی عن ابي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول من احل لنا له شيئاً اصابه من اعمال الظالمين فهو له حلال و ما حرمانه من ذلك فهو له حرام.

مقنعه هم این را نقل کرده. این چون از کتاب حسین بن سعید بوده. مقنعه هم این را نقل کرده.

حدیث خوب است. البته ارسال دارد. احتمالاً ارسال طارئ باشد. احتمال می دهم ارسالش بعد پیدا شده، ارسالش حقیقی نباشد. نتوانستند بخوانند.

به هر حال حدیث خوب است. لکن من حس می کنم این حدیث راجع به تولی نیست. راجع به اموالی است که به دست می آید. من احل لنا له شيئاً اصابه من اعمال الظالمين. فرض کنید یک سرهنگ ظالمی است، پولی دارد، به شما یک هدیه ای می دهد، این را ما برایتان حلال کردیم حلال است. این ربطی به تولی ندارد ظاهراً. و ربطی هم به این ندارد که بقیه اموال آن طرف ظالم هم پاک است. آن که به شما داده است. این شبیه روایت تحلیل الخمس است. روایت تحلیل الخمس را عرض کردیم آقایان عده ای فهمیدند که خمس در زمان غیبت نیست. خلاف ظاهر است. روایت تحلیل الخمس که از آن در می آید این است: شما اگر در بازار اموالی بخرید که خمس به آن تعلق گرفته، طرف اعتقاد به خمس ندارد مثل سنی ها. آن اموال درست است. نمی خواهد بیایید در خانه آنها را تخمیس بکنید.



عرض کردم یک وقتی در نجف بعضی می گفتند نفت که می خریدند از این علمای اعلام که مقدس بودند، فرض کنید یک بیست لیتری نفت می خریدند، چهار لیترش را خمس می دادند. می گفتند این معدن است، دولت که خمس نمی دهد. این معدنی که هست. این روایت تحلیل این را می خواهد بگوید. می گوید دولت که نمی دهد چون اعتماد ندارد به دولت سنی، شما هم لازم نیست بدهید.

خود بنده معتقدم که روایت شاید شامل شیعه، شاید خب اعتقاد ماست بیش از شاید، شامل شیعه هم بشود. می دانیم شیعه خمس نمی دهد می رویم در خانه اش از اموالش می خوریم. روایت تحلیل این است. پس نتیجه روایت تحلیل کسانی که خمس اعتقاد ندارند یا اعتقاد دارند و نمی دهند، انسان می تواند در اموال آنها تصرف بکند. روایت تحلیل که ائمه (ع) گفتند این است. به ذهن ما این طور است. حالا حد و حدودش باشد یک وقت دیگر.

علی ای حال فعلا بنده از این عبارت این روایت تولی از اعمال، تولی از فرد ظالمین در نمی آید. من احللنا له شیتا اصابه، شاید این اصابه را خیال کردند اصابه به ولایت. نه. من اعمال الظالمین؛ شاید همین اعمال را به این معنا، اصابه من اعمال، یعنی عمال ظالمین، فکر نمی کنم. حالا به هر حال نمی دانم خیلی واضح نیست.

این روایت به متن دیگری هم آمده در کتاب بصائر الدرجات آمده. عرض کردم یک بحثی را سابقا متعرض شدیم که خوب است در روایات آن ترتیب تاریخی حفظ بشود خوب است مگر نکته دیگری باشد. به لحاظ ترتیب تاریخی عرض می کنم. این روایت در بصائر الدرجات صفار هست که از همه اینها جلو است از بقیه. بعد در کتاب کشی هست که این طبقه بعدی است. طبقه بعدی آن است. بعد در کتاب اختصاص و مقنعه شیخ مفید هست که این دو تا اگر اختصاص هم مال شیخ مفید باشد، در یک طبقه است. بعد در کتاب تهذیب و استبصار است. این آخرین کتاب است. کتاب تهذیب و استبصار یعنی ترتیب طبقاتی اش روشن شد؟

صفار اول است، بعد مرحوم کشی است، بعد مرحوم مفید است، بعد مرحوم شیخ طوسی است در تهذیب و استبصار.

در کتاب بصائر الدرجات دارد که احمد بن محمد بن عیسی عن حسین بن سعید عن بعض اصحابنا، ظاهرا این نسخه قم بوده. عن سیف بن عمیره عن ابی حمزه؛ در کتاب اختصاص دارد و حدیثی محمد بن خالد طیارسی عن سیف بن عمیره عن ابی عبدالله؛ این اضافه شده چون خود اختصاص مصدر روشنی نیست، اعتماد به آن مشکل است. لکن احتمالا همین باشد. هم در فهرس اصحاب ما هم در کتب ما روایات ما، زیاد داریم محمد بن خالد عن سیف بن عمیره.

این قدر زیاد است این احتمالی است که من می دهم، چون کسی نگفته اینجا عرض می کنم. اصلاً ظاهراً در آن زمان کتاب سیف بن عمیره ای که در بازار بوده اصلاً این جور بوده؛ کتاب سیف بن عمیره بروایه محمد بن خالد. مثلاً اولش بوده حدیثاً محمد بن خالد عن سیف بن عمیره. یعنی جوری بوده که اصلاً کتاب ابتدا رویش اصلاً اسم محمد بن خالد بوده است. ظاهرش من فکر می کنم. چون این بحث زیارت عاشورایک نکته مهمش همین است. شیخ طوسی می گوید محمد بن خالد طیارسی عن سیف بن عمیره. در این کتاب مزار کبیر ابن المشهدی هم با اینکه فرق می کند نقلش با نقل شیخ، آن هم دارد محمد بن خالد طیارسی عن سیف بن عمیره. دیگر آقایان رفتند روی بحث مرسل و مرسل هست و ... من چون بحث های کتاب شناسی بیشتر کار می کنیم تا سند شناسی، من به ذهنم می آید با، مثل اینجا محمد بن خالد عن سیف بن عمیره. به ذهنم می آید اصلاً کأنما در خارج عملاً این جور بوده. آن جزوه ای کتابی که به اسم سیف بن عمیره بوده، اصلاً بوده محمد بن خالد عن سیف بن عمیره. بعید است شیخ طوسی مثلاً بیاید مرسل نقل بکند.

و لذا آن وقت در کتب فهارس اصحاب ما هم هست. در روایات هم الی ما شاء الله. من احتمال قوی به ذهن خودم گفتم و تظننت و ظن الا ۴۹:۱۶ غرض این را خوب دقت کنید از کسی نقل نکردم، جایی هم ندیدم. خودم که زیاد اسانید را نگاه کردم به ذهنم آمده که اصولاً کتاب سیف بن عمیره به روایت محمد بن خالد طیارسی است. البته محمد بن خالد طیارسی هم توثیق ندارد لکن جزو مشایخ بزرگ است. خود من عقیده ام این است که ایشان ثقة است.

قال سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول من احل لنا له شیئاً اصابه من اعمال الظالمین فهو له حلال؛ بعد در اینجا یک زیادی دارد در نسخه، لان الائمة منا مفوض الیه؛ این تفویض به معنای امر اجتماعی است. فما احلوا فهو حلال و ما حرّموا فهو حرام. این در نسخه زیادی محمد بن خالد در این نسخه ای که در پیش بصائر بوده. و خیلی حدیث لطیفی هم هست. یکی از معانی تفویض هم همین است. البته معانی اوسع از این هم دارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين